



موعده اگرچه ارجح بر نازید فتح الله عنا فعد بما سال العزم الله علينا وكفى وان يكن ما لا بد منه  
 فقوله وشهادة اشباع الله تعالى واین تا گفت که روایت کرده شد من که ترغاب بن حکم گفته که ملاقات کردم من امام  
 علیان سلام را در حالیکه تک کمران غبار برای اهل عیال خود سپردم پس گفتم که بیصفت میکنم ترابه بضعتی که نافع برای ذات است  
 بر آینه ماری و قریب نه باشد ترا اهل کوفه بخدا سوگند که اگر داخل کوفه خواهی شد بر آینه کوفین ترا شهید خواهند کرد  
 و بر آینه من برسم ازینکه بخوفه نرسد و شمشیر هسجا کشته شوی پس اگر عازم جنگ در جهاد باشی صلاح است که بخود آجا  
 فرود آیی که بر آینه کوفیت بند و مرتفع بخدا سوگند عارض نشد مرا عدلت و خواری بر آن کوه کا هی بمقومان من همراهم بیدانند  
 یاری ترا پس آنها معزز و مکرم ترا خواهند داشت تا هنگامیکه در آنها قیام فرمای پس حضرت علیه السلام و التقیته فرمودند که  
 بر آینه در میان من و اهل کوفه وعده شده است و کوفه بیدانم که حلف وعده از آنها بکنم پس اگر دفع خواهد که در حدائی این  
 شرط همان با این خواهد بود از عهد الغامات قدیمه او سبحانه تعالی که با اهل بیت رسالت عایت و کرامت فرموده و کافیت  
 و اگر واقع شود در حق ما چیزی که از آن چاره نیست پس از تعلقات دنیای دانه راستن و سعادت شهادت فایز شدگان  
 اگر خدا بخواهد شتم حملت المیرة الی اهل و اوصیتهم با مورهم و خرجت ارید الحسین فیلقنی سما عده من بنهل  
 فاشتری بقتله فرجعت بعد از آن آن تنگ کمران غدا بر داشتم و باهل و عیال خود رسانیدم و چهار با سوره آنها وصیت کردم  
 در وانه خدمت با برکت حضرت امام حسین علیه السلام شد و شش نفر از آن به گزیده ایند شغال بر فتم پس ملاقات کرد از من عیال  
 بن زید و خرداد فرا بنهادت کحضرت پس بجان خود بر کشتم و الفصل الجزا بالولید بن عبته امیر المدینه بان الحسین  
 توجه الی العراق فکتب الی ابن زیاد اما بعد فان الحسین فید توجه الی العراق وهو ابن فاطمه و فاطمه  
 بنت رسول الله فاحذر یا ابن زیاد ان یاتی الیه بسوء فتهدج علی نفسک و قونک امرانی هذه  
 الدنیا لا یصد شیء ولا تنسیء الخاصة بالعامه ابد اما دامت الدنیا فلم یلتفت ابن زیاد  
 الی کتابه چون خدمتور شدن حضرت سید الشهدا خاسر آل عباس طرف عراق بولید بن عبته حاکم مدینه پی در پی رسیدن  
 بر نهاد نوشت که لیکن پس از حدابی و لغت حضرت رسالت پناهی پس بدستیکه حسین متوجه عراق گردیده است و او فرزند فاطمه

و ظاهر و خیر سوگند است پس بر سر ای ابن زیاد ازینکه با او بسیدی پیش ای پس برافروزیی بر ذرات خود و توانائی خود آتش  
 درینجا که فرو نشاند از ابی و فراموش گشت از کسی از خاص و عام هرگز تا هنگامیکه دنیا باقیست پس ابن زیاد بدینا و انعامت  
 بنام او کمر و ببلعه اقبال الحسین من مکة الی الکوفة بعث حصین بن یزید صبا شرطه حتی نزل  
 الفادسیه و نظم الجبل ما بین الفادسیه الی خفان و ما بین الفادسیه الی الفطقطانیه و چون  
 خبر متوجه شد آن حضرت امام عبید السلام از مکه معظمه بجانب کوفه بان زیاد بدینا در سید حصین بن یزید در فوج را فرستاد تا بجای  
 فرود آید و سواران را از فادسیه تا خفان و قطقطانیه را استعد کرد و لما بلغ الحسین الحاجز من بطن الرمه بعث قیس  
 بن مسهر الصیداوی و یقال بل بعث اخاه من الرضاعة عبد الله بن یزید الی الکوفة و کتب  
 معه الیهم بسم الله الرحمن الرحیم من الحسین بن علی الی اخوانه المؤمنین و المسلمین سلام  
 علیکم فانی احمد الله الذی لا اله الا الله و چون حضرت امام حسین علیه السلام در منزل حاجز بطن  
 رمد در جد قیس بن مسهر صیداوی را و بعضی گویند که برادر رضی خود عبد الله بن یزید را طرف روسای کوفه فرستاد  
 و با آنها نوشت که شروع میکنم بنام خدا بیکم رزاق مومنان و کافران است برادر و کشته مومنان است کافران و منافقان  
 در دار عقی این نامه ایست از حسین بن علی طرف برادران سوسین و مسلمین در و دو سلام خدا باد بر شما یان پس بدرستی که من  
 سپاس و متابش میکنم همراه شما یان مجودی را که نیست سزاوارم پرستش و عبادت جز او اما بعد فان کتاب مسلم  
 بن عقیل جاءنی یخبرنی فیه جلس برائیکم و اجتماع ملائیکم علی نصرنا و الطلب لحقنا نسئلت الله ان  
 ضیعکم و استیکم علی ذالک اعظم الاجر و قد شخصت الیکم من مکة یوم الثلاثاء  
 مصین من ذی الحجه یوم الترویة فاذا قدم علیکم رسولی فاکشوا فی امرکم و جدوا فی  
 قادم علیکم فی ایامی هذه و السلام علیکم و رحمة الله و بركاته ولیکن پس از تحمید حضرت از کوفه  
 رفت جناب رسول مختار پس بدرستی که نامه مسلم بن عقیل بن رضی را ای شما و اجتماع روسای شما بر  
 حضرت و یاوران او طلب حق ما اهل بیت و مطلع کرد و پیشه پس سوال از ایزد متعال که درم که او بسی از تعالی انعام

شمارش کو و بهتر گردانند و برهن نیست و کردار بهترین جزای ابرار شمار را عطا فرماید و برآیند روانه شدیم من از کوه مغلطه  
 در بزرگ شمای آوردم هر روزت شنبه چهار پنج هشتم ماه ذی الحجه روز مزویه پس هرگاه یک مالطرف شمار شد پس  
 در امر خود شتابی کشید و ماده کارزار دستعد جهاد باشید و سی و کوشش بسیار درین باغ کشید بر سینه من درین نزدیکی  
 خود را بشما میرسانم و سلام بخواد رحمت و برکت خدا بر شما ما دوکان مسلم کتب الیه علیه السلام قبل ان  
 یقتل بسبع و عشرين لیله و کتب الیه اهل الکوفه اللب ههنا مائه الف سیف و الا تاخر  
 و سبب تحریر نامه آن بود که مسلم سبت و بنت روز پیش از شهادت خود با کحضرت نوشت و جمعی از اهل کوفه نیز که  
 برآیند برای نصرت و یاری تو در این صدهزار شمشیر میا کرده است و بنرودی خود را بشیمان خود برسان و  
 در کجی مکن تا قبل جناب الحسین علیه السلام حتی اذا استقی الی فادسبه اخلا الحسین بن  
 غیر لیفتشه فاخرج الکتاب و من فیه فجملة الحسین الی ابن زینب و فلما مثل بین بدیهه قال  
 و مات قانا رجل من سبعة امیر المؤمنین علی بن ابیطالب قال فلما من وقت الکتاب الی  
 من قال من الحسین بن علی الی جماعة من اهل الکوفه لا اعرف اسمائهم پس یکلام حسین  
 علیه السلام نامه را گرفته روانه کوفه کردید چون بنزل قادی سببید حسین بن زینب او را گرفتار کرد تا از او نفی نماید و بر سر  
 حقیق اطلع یا بدان سعادت من نامه را بر آورد و باره کرد تا احدی بر مصنون نامه مطلع نشود پس حسین بعد از ا  
 نزد ابن زیاد بدینا و فرستاد چون او را در مجلس او بهزار عقوبت و خواری حاضر ساختند و پیش او ایستاد ابن زیاد  
 از پرسید که تو کیستی جواب داد که من مروی ز شیمان علی بن ابیطالب ام ابن زیاد گفت پس از برای چه نامه  
 پاره کرده ای گفت تا تو بر مصنون نامه مطلع نشوی که گفت نامه کدام کس بوده و بطرف کدام کسان گفت نامه  
 کدام حسین علیه السلام بوده بطرف کدام جماعتی از اهل کوفه و من نام ابهارنی دانم فغضب ابن زیاد و قال  
 والله لا نفاقی حتی تجزانی با سماء هولا القوم اول تصعد المنبر و تسبت و فلعن الحسین  
 بن علی و اباباه و اجاهه و الا تطعتک اربابا انقال قیس اما القوم فلا اجرک با سماءهم

وقال في امر اللعنة فاقبل مضعد المسير وحمد الله وحصل على النبي واكثر من الترحم على علي بن ابي طالب  
 ثم لعن عبيد الله بن زياد واباءه واخاه ولعن عتاة بني امية عن ابي جهم بن ابن زياد بنهادكشتم امر  
 وكنت كذا سوكنه كذا المشوي ونجات بني ابي اسامى ان كروه مرا جزدى يا بر بلاى مينروى وصين وبراوش  
 وپدرش را ناسزا كوي واكر حنين كني ميوند ميوند تراي برم و اعضا ترا پاره پاره ميكنم پس قيس گفت ليكن قوم پس خبر  
 ميدهم ترا باهاي انا وليكن من و لمن پس ميكنم پس آن سعادتمند بر بلاى مينرفت و خدا را سپاس و ستايش نمود و  
 پرچم خدا فرستاد و ترجم بسيار بر حضرت علي مرتضى و در ازاى آن لعنت كرد بميه القدين زياد و پدر و برادران  
 بدجا و را و لعنت كرد بميه بايمان و نافرمانى بني اميه را از اول تا آخر ثم قال ايها الناس ان هذا الحسين  
 بن علي خير خلق الله ابرسنت رسول الله وانا سوله اليكم وقد خلفته في موضع كذا جبه  
 قام بسدا لله بن زياد ان يرمى به من فوق الفجر ورمى به فتقطع روي افة و وقع الى الارض  
 مكتوفاً فكسرت عظامه ولفى به رمت فلجج جرحه جل يقال له عبد الملك بن عمير اللحنى بعد ازان  
 گفت اي كه وه مروان بدريست كه ابن حسين فزند علي مرتضى بهترين خلق خدا و او ز دیده فاطمه زهرا رسوخد است و من يك  
 ان امام بايقام بسوي شما ام و بر آينه اورا در فلان موضع كذا زشته ام پس شتابيد و حذر ايجت او بر سايند با شتاب  
 اين خبر عبد الله بن زياد بد نهاد حكم كرد كه از بلاى قدر بيزير انداخته شود پس اورا از بلاى قدر بيزير انداخته و چون بزمن  
 رسيد استخوانهاى او ريزه ريزه گرديد و بدرجه شهادت و سعادت ابدى فايته گشت و از فلغات و زمينهاى دينه در گذشت  
 اما لله و انا اليه راجعون و بروايت ديگر بر آينه آن پيچاره مشكبه بر زمين افتاد و استخوانهاى او ريزه ريزه  
 و نفسى چنده از جان باقى بود پس ناكسي كه اورا عبد الملك بن عمير اللحنى كويند آن سعادت مندر او بچ كند و بدرجه شهادت  
 فايته گردايند و كار عبد الله بن زياد امر فاخذ ما بين و اقضه الى طريق الشام و الى طريق  
 البصرة فلا يدعون احداً بلع ولا احد يخرج فاقبل الحسين حتى اتى الاعراب فسألهم  
 فقالوا لا والله ما ندري غيرنا لا نستطيع ان نبلغ اذ يخرج منا تلفاع وجهه عليه السلام

حکم این زیاد بدیناد افواج شام ما فرجام راه نوبی بصره و شام را رسد و در مسافت برین راهی که داشتند که داخل  
 و فرود یا از آنجا بیرون رود پس حضرت امام حسین سوره عراق کردیدند تا آنکه از آنجا بیرون آمدند و پس از آنجا بیرون  
 و فرود پس عرض کردند که بجز آنکه سوخته من بیند انم جز اینکه من نمیتوانم که داخل آن شوم یا از آنجا بیرون آیم پس حضرت جراه  
 فرودمانه کردید و حدث جماعه من فراره و من حبله قالوا کنا مع نهر من البقیع الحلی حبسنا  
 من مکه و کنا نزل الحسین فلیکن شیء البصق علینا من ان ننازله فی منزله حبسنا و قید  
 فراده و بکیده روایت کرده اند که عاریق زبیرین بجلی بودیم در هنگام مراجعت از کوفه و برابره حسین علیه السلام او را بنام دور  
 شراز آنحضرت فرود می آمدیم زیرا که بنود چیزی شوار و مکروه تر بر ما از بنک قریب آنحضرت در مقامی فرود آیم که ساد از وقت  
 آنحضرت بر ما لازم نشود و از اساس الحسین و نزل فی منزل لم نجد امان ان ننازله فستزل الحسین  
 و فی جانب و نزلنا فی جانب اخر فینا نحن جلوس نتعدی مرطعنا مرنا اذا قبل رسول الحسین  
 حتی سلم ثم دخل فقال یا نهر من البقیع ان ابا عبد الله الحسین بعثنی الیک لئلا تیه نظر کل  
 انسان منا فی یدیه حتی کما علی رؤسنا الطیر چون روانه شد آنحضرت و در مقامی فرود آمد چاره یافتیم  
 جز اینکه با او فرود آیم پس حضرت امام حسین علیه السلام بجانب فرود آمدند و بجانب دیگر فرود آمدیم پس وقتیکه  
 ما نشسته بودیم در کیمیک امام حسین علیه السلام متوجه ما شد چون نزدیک رسید سلام کرد و داخل خیمه شد  
 و گفت ای زبیر بن قین حضرت ای عبد العاکسین صلی الله علیه و آله و سلم تو فرستاده و ترا می طلب پس از غایت حشمت  
 تقدیر از دست انداختیم و بغایت متهمانیم فقالت له امرأته و هی دلیلم بنت عمر و سبحان الله ایمت  
 الیک ابن رسول الله ثم لا تاتیه لو اتته سمعت کلامه ثم انضرت فاقا نهر من البقیع  
 فما لبث ارجاع مستبشرا فداشرف وجهه فامر بفسطاطه و ثقله و متاعه فحوض و حمل  
 الحسین پس زن زبیر که دیم دختر عمر بود گفت قبح است که فرزند سوخته را برای طلب تواری فریب و تو تامل نمایی و نزد او  
 نزوی اگر نزد او میرفتی پس کلام او را گوش میکردی که چه ارشاد میکند بعد از آن مراجعت می نمودی چه نقصان شد؟



یها و لیله بنما اصبح اقبلت الیه اخشه من قبالت یا اخی الا اجرک بشئ سمعت البارحة فقال  
الحسین و ما ذاک فقالت خرجت فی بعض الیل لفضاً ع حاجه سمعت ما قفا بهتف وهو یقول  
و در کتابت تب پد کور است که چون حضرت علیه السلام و ائمه بنزل حزمیه فرود آمد روزی و شبی در آنجا اقامت فرمود چون صبح  
زینب خواهر محترم حضرت بخدمت آنحضرت علیه السلام و انجبت آمدند و فرمودند که ای برادر من آیا خبر ندیم ترا چیکر که امشب شنیده ام  
پس حضرت فرمود که چیست آن بگو حضرت زینب گفت که در شب که شب از برای قضای حاجت و تجرید و صوبه پرون رفتم پس گفت  
شنیدم که آواز میدید و میگوید الایا عین فانی علی ما احتضنی جهد و من سکی علی الشهداء بعدی  
اگاه باش ای دیده و اشک حسرت بگوشش و سعی تمام پیار و کدام کس کمره و زاری خواهد کرد بر شهیدان و شت که بلا بعد ما  
علی تو تسوتهم المنا یا بفقدا الی الخانرا و علی بر کمره و سکه آنها را سوگ میراند و بزودی بود که گاه شبها دست میرسانند  
فقال له الحسین یا اختا کل الذی تصنی فهو کائین پس حضرت فرمود که ای خواهر محترم آنچه خدا  
خدا مقرر کرده است واقع شد نیست و در وی عبد الله ابن سلیمان و المنذر بن شمس مغل الاسدیان  
قالا لما فضينا حجتنا لم نکر لبنا هممة الا لالتحاق بالحسین لنظر ما یكون من امره فاقبلنا توکل  
بنانا قننا سرعین حتی یحقیناه بزهد فلما دنونا منه اذا نحن برجل من الکوفه و قد عدل  
عن الطریق حین رای الحسین فوقف کانه یرید ان یشکرنا و مصنی و مصینا نحو حتی انتهینا  
الیه فقلنا السلام علیک فقال علیکما السلام و عبد المتین سلیمان اسدی و منذر بن شمس مغل اسدی  
روایت کرده اند که چون از اعمال و بنا سگ حج خود فارغ شدیم سوای ملحق شدن بحسین علیه السلام کاری نداشتیم  
تا به بینیم که کارش چه سان می شود پس بر ناقه تیز رفتار سوار شدیم و متوجه عراق بنهایت مجتهد و شتابانی کردیم و با ما هم  
علیه السلام بنزل زود که قریب بنزل تعبیه است ملحق شدیم پس هر گاه از آنحضرت قریب شدیم تا کجا ن دیدیم مردی را  
که از کوفه می آمد چون امام علیه السلام را دید راه برگردانیدیم حضرت در آنجا توقف فرمود گویا خواستش آمدن او دارد  
و چون حضرت او را متوجه راه دیگر دید از ملاقا تش دست برداشت و روانه کردید و ما از برای و دیانت حالات کوفه

بفرستد، روانه شدیم تا نزد او رسیدیم و سلام و بیدک گفتیم جواب سلام از او شنیدیم قلنا ممن الرجل قال سدي فلنا نحن  
 اسمايان فصارت قال انا بكر ابن بسلان فانتبنا له ثم قلنا له اجز ما عن الناس وراك قال نعم لمر اخر  
 من الكوفة حتى مثل مسلم بن عقيل وها في بن عمرو ورايتهما يخرجان باهلهما في التوديع پرسيديم از كلام  
 نبيد سني گفت از قبديني اسيديم گفتيم ماينما نمون قبيلد سيم پس تو گيستي گفت من بكر بن فلان ام پس نسب او را بيان كرديم  
 و حقيقتي كه خبر ده مر از مردمانيد پس گفتند كه گفت آري از كوفه پيرون شده بودم كه مسلم بن عقيل و ها في بن عمرو كشته شدند  
 و در پاي اخشبايي آن بزرگواران رسن بسته كوه و بار بار ميگردانيدند ما قلنا حتى لحقنا الحسين فبناير فاذ حتى نزل  
 التعلية موصيا فجننا حين نزل فسلمنا عليه فرد علينا السلام فقلنا له يا حمك الله ان  
 عندنا انما اشيت حلتنا ايكه علانية دشمنت سرا فظفر الينا والى صحابه ته قال وما دون كوه  
 سر فقلنا له رابت الراكب الذي اسقبلته عشا امس فقال نعم قل ردت مسئلة پس ترجم  
 لشكر امام حسين عليه السلام شدیم و بخدمت حضرت رسيدیم و همراه ركاب سعادت انتساب روانه كرديم چون  
 انت شام بمنزل ثعلبية تقام فرمودند و كحضرت آمدیم عرض سلام كرديم بگوياب آن سرفراز شدیم گفتيم پير جگ الله  
 نزد ما خبر ليست كه خوابي آنها علانية بيان نايام و اگر ارشاد فرمائي در خلوت عرض ناييم پس حضرت بفرست ما و بطرف اصحاب خود  
 نظر نمود و فرمود كه از اين گروه رازي مخفي نيست پس عرض كرديم يده بوري سوار يركه شتر آمدن او بود سه بوقت عشا ي  
 ديروز پس حضرت گفت آري اراده استفسار حال از او كرده بودم فقلنا فدا الله انتسبنا لك خيرة و كفييناك  
 مسئلة و هو امرنا ذورا ي و صدق و عقل و انه حد ثنا انه ليرخرج من الكوفة حتى قتل  
 مسلم و ها في و راهما يخرجان في السوق لهما جلهما فقال عليا السلام انا لله و انا اليه رجوع  
 رحمة الله عليهم ايدد ذلك صرا ارا بس من كرم من كرديم كه هر آينه منتقم اورديم من از براي تو خيرا و را و باز داشتيم  
 تر از سوال او و او مرد است از قبيلد ما زيكر در استكود و انا هم و جز و ادما كه هر آينه از كوفه خارج شده بود كه حضرت مسلم  
 و ها في كشته شده اند و نقش هر دو بزرگواران را و پيكه در بار آورده جي شده فر حضرت عليه السلام و التحيات فرمود كه شتر

من عندنا اسطیع و مشق و هم و هر آینه من تن بر خنای ای در دادم رحمت خدا باد بر آنها و اینرا کفر بر زبان جاری می نمود فغلن  
 لک انشدک الله فی نفسک و اهل بیتک الا انزلت من مکانک هذا و انک لیس لک مالکوفه ما  
 و الا متبعه بل تخوف ان کجولع اعلیک پس عرض کردیم که سوال میکنم از تو برای خدا در ذات تو و اهل بیت تو قطع  
 نمی کنیم سوال خود را کفر محبت فرمائی از همین حازیرا که برای تو در کوفه یاری دهد و کاری نیست حرف داریم که کوفیان یونان  
 دشمن تو شورا و شهید نشدند نظراتی بنی عقیل فقال ما ترون فقد قتل مسلم فقالوا الله ما نزع حتی  
 نصیب ثارنا و نذ و ذمنا ذات فانیل الحسین علینا فقال لا یر بعد هولاء پس حضرت بطرف  
 فرزندان عقیل نظر نمود و فرمود که درباره مراجعت به صلاح میدانشید پس بر آینه مسلم شبیه کرده شد پس عرض کردند  
 که بکنده بودند بر سرش و دیدیم تا باز خواست خون آن سعادتمند نخیم و یا شربت را که آن بزرگوار چشیده است بخشم پس حسین التسلیم  
 رو بهما آورد و گفت که نیست تویی در زندگانی لب اینها فصرف عنهن اهل الاطماع و الارقیات داخل و ایمن  
 و شمالا و فی معه اهل و جناب الا صحاب حالاً و ما اراج الموضع بالکباء بقتل مسلم و ما  
 علیه الدموع کل معسیل پس از آن حضرت تکبیر جمع مال در ز آمده بودند متفرق گردیدند و راه راست و چپ گرفتند  
 و سواره رگاب سعادت انتساب خویشان و بهترین رفیقان و دامادند و بزره و اضطراب در الموضع بسبب کثرت  
 کرب و زاری بر کشته شدن مسلم فتاد و اشکهای غمگین از دیدن حق بین بسیار جاری شمات الحسین علیه السلام  
 ما را قاصد المادعاه الله الیه فلفیه الضراوق مسلم علیه ثم قال یا بن رسول الله کیف تکن  
 الی اهل الکوفه و هم الذین قتلوا ابرعک مسلم بر عقیل و شیعه فاستعمر الحسین باکیا ثم قال  
 ارحم الله مسلم فلفد سار الی روح الله و ریحانه و حیثه و رضوانه اما انه قد فظی ما علیه  
 زنی ما علینا ثم الشاه یقول بعد از آن حضرت امام حسین علیا سلام باراده چیزیکه دعوت کرد او را خدایا  
 عرض جل بطرف آن روانه شد پس ملاقات کرد و در ذوق و کرم رضی سلام کرد و بعد از آن گفت که ای فرزند رسول خدا  
 چگونه اعتماد میکنی بر مردمان کوفه و حال آنکه آنها همون کمانند که مسلم بن عقیل پسر مسلم ترا در دوستان او را قتل کردند

پس حضرت امام حسین علیه السلام اشک از چشم بر آورد و گریان شد بعد از آن فرمود که رحم کند خدا بر مسلم پس بر این  
 او بر حمت الهی میست و بطرف رزق خدا و ملک خدا و خوشنودی خدا سیر کرد و آگاه با شیعه که بر آینه مسلم او اگر خوشتر  
 که بر بود و آنچه بر ماست باقیست بعد از آن نشاء کرد و میفرمود فان تكن الدنيا تعدل نفيسة فداها ثواب الله  
 اعلی و انبل پس اگر باشد دنیا که سه بار کرده همیشه در نفی چند پس فانه ثواب حسد الزان برتر و بزرگتر است و ان  
 تكن الابواب للموت التثت فضل امره بالسيف في الله افضل و اگر باشد به نواز برای مرگ پیدا  
 کرده شده پس کشته شدن مراد همیشه در راه خدا افضل است و ان تكن الايام فقسما مفداها فقلة حرص  
 المرء في الموزن و احمى و اگر باشد روزی مصد مقسوم و سقد پس کمی کوشش مرد و طلب رزق بنکو تر و خور است  
 و ان تكن الاموال للمتواك جمعها فمال متروك به المرء مجمل و اگر گردآوری مال و متال از برای  
 گذاشتن است پس چنان متروکیت که مرد بان بخنی بکند نسا بر علیه السلام حتی انتهى الى نيا له  
 فاما جرح عبد الله بن يقطين فانه اعتبر بما كره ان يشر قال اللهم اجعل لنا ولشيعتنا منزلا كريما  
 واجمع بيننا وبينهم في مستقر من اجمعتك انك على كل شيء قدير پس حضرت امام حسین علیه السلام  
 از آنجا روانه شد و چون بمقام زباله رسیدند جرح شهادت عبد الله بن يقطين با حضرت رسید پس آنک از دیده پدید  
 و گریان شد و بعد از گریه دعا کرد که ای بار خدایا بجزای ما و از برای شیعیان ما مقای بزرگ و جسع کن در میان  
 ما و در میان شیعیان ما در جای قراری از رحمت و عنایت خود بزرگتر کن که تو بر همه چیز قادر توانا هستی شهادت بر علیه  
 السلام حتی نه بیطن الحقبه فقتل عليها فلقد شجع من عكمه ا يقال له عمر بن  
 بودان فسئل اين توريد قال له الحسين ابلغه فقال له الشيخ الشدك الله لما انقضت  
 فوائده ما تقدم الا على الامسنة و رعيه السيون و ان هو لاعم الذين لخصوا اليك  
 لو كانوا لقتلوا و مسونه الفتنال و طوبى لك الا شيا من فضل مت اليهم كما و ذالك رايا فاما  
 على هذه الحال التي تذكروني فاني لا ابري لك تفصيل بعد از آن روانه شد اکحضرت قال بطن

حکم کند که در بالای عقبه فرود آمد پس ملاقات کرد از مردی سبزی از بنی مکرمه که او را محمد بن یوزان میگویند  
 حضرت پرسید که اراده کجا دارید حسین علیه السلام فرمود که اراده کوفه دارم پس آن مرد پرسید که سوال میکنم از تو برای  
 خدا و قطع نمیکم سوال خود را تا آنکه ما جمعت فرمای و باز کردی پس بگذا سو کند که نیروی مکره نوک سنان و شمشیر جان  
 بر ایند اینها که ناچار پس کجا برفت تو فرستاده بودی اگر مستعد نعت و یاری می بودند از برای تو اسباب جنگ جهاد  
 ایستاد می نمودند تشریف بیرون حضرت مناسب بوده مگر درین حال که میدانی پس مناسب است از برای تو که قصد قصد بشود  
 فقال يا عبد الله ليس محيى على الراي ولكن الله تعالى لا يغلب على امره فقال عليه السلام  
 والله لا يدعونني حتى يستخرجوا هذه العاقبة من وجهي فاذا فعلوا ذلك سلط الله عليهم من  
 يذلهم حتى يكونوا اذل من الراي امر پس حضرت فرمود که ای بنده خدا آنچه تو خبر میدی بر من پوشیده نیست ولیکن  
 حکم خدای برتر مخلوب میشود و تقدیرات ربانی واقع شده است و بعد از آن فرمود بگذا سو کند که اینها است از من بجز آنچه  
 داشت تا دل پر خونم را از اندرونم بیرون آورند و چون این را بکنند مسلط خواهد کرد خدا بر اینها کسی را که ذلیل و خوار کند  
 اینها را تا باشند اینها ذلیل ترین استیها شمسار علیه السلام حتی نزل شراف فلما كان السحر امر فتيا فله  
 فاستنقوا من الجماع والكثر والتمسوا حتى انتصف النهار فبينما هم ليسوا اكثر رجل من اصحابه  
 فقال الحسين الله اكبر لكرات فظلال رايت اللحنى بعد از آن روانه شد آنحضرت مصروف قطع راه بودند که  
 تا بمقام اشرف فرود آمد چون سحر شد حکم کرد غلامان و خادمان خود را پس اینها آب بسیار برداشته بعد از آن روانه شدند  
 تا نیمه روز پس وقتی که آنحضرت مصروف قطع راه بودند که مردی از اصحاب کتاب التذکره گفت حضرت فرمود که الله  
 اکبر در هر حال است چرا اینک التذکره گفتی گفت درخت خرا را دیدیم و قریب آبادی رسیدیم قال جماعته  
 ممن حمله والله اهدى المكان ما را اینها فیه فمناقط فقال الحسين فما ترونه قالوا والله  
 نراه اذان الخيل فقال عليه السلام مرانا والله امرى ذالك جمعی دیگر از همراهیان آنحضرت گفتند  
 بگذا سو کند که ما هرگز درین مکان درخت خرا کاهی مزیده بودیم پس حضرت فرمود پس چه چیز کان میکند انرا هرگز

بخدا سوگند که گمان میکنم آنرا که شهبازی اسپان پس حضرت عیسا سلام فرمود من نیز بخدا سوگند میکنم گمان میکنم  
 ثم قال صلى الله عليه سالنا ملجاء نلجاء اليه وجعله في ظهورنا ونستقبل انفوسنا بوجهه واحدا قال  
 له بلى هذا از دشمنان سبقت اليه فهو كما تريد فاخذ اليه فسبفهم عليه بعد لوالى جا بهنم وبعد  
 اذان حضرت استغفار نمود که از برای ما در اینجا جای پناهی نیست که بطرف او بروم و آنرا بر پشت خود کرده ایم و متوجه تو شویم  
 از جانب واحد پس عرض کردند که اری این کوه که نمایه صاحب نیست که بقت کنی بطرف آن پس پیمان بست که میخواست  
 پس حضرت بطرف آن متوجه گردید و تبین از رسیدن فوج مخالف بران کوه رسیدند پس فوج استغفار راه برگردانیدند  
 و متوجه جانب شکر شدند و گفتم الیها سبب و کان الیها تم ارجحة للطرفنا سر علیه السلام مرابیه  
 ضربت وجاء الغوم من رها الف فارس مع حمر بن بزدل التمیعی حتى وقف هو ومیلته مقابل الحین  
 علیه السلام فی حرا الظهوره و نزل سنانهای ایشان مثل نیش زنبوران بودند و پیرجهای ایشان باز و سبک  
 پرنده گان می نمودند پس حضرت امام حسین علیه السلام حکم بقتضای خود فرمود پس نصب کرده شدند و قوم مخالف نیز  
 هزار سوار سبک کردی هرگز نیز پدید نمی آمدند و مقابل حسین علیه السلام در که می نبرد ایستادند فقال الحسین صلی الله  
 علیه و آله لفتیانہ استغفوا الغوم و ارا و وهم من الما یدر سفوا الخبل تو متیفا ففعلوا و اقبوا یملون  
 الفصاع و الطباس من الما یدر تمید نولها من الفرس فانی عیب قلا تا اربع او حضا عزلت  
 عنه و سقی اخر و توجه علیه السلام بنفسه الشریفة ایضا حتى سقوا عن اخرها چون آن منع کرد  
 سخاوت در فوج سنانها را تشکی شایده بود از رقیقان و خادمان خود فرمود که آب این قوم را بید و اینها را آب  
 سیراب بنمید و اسپان ایشان را هم تدری آب و پس همه خادمان حضرت فوج مخالف را سیراب کردند و متوجه ابدان  
 اسپان شدند و کاسه و طشت را از آب پر میکردند و پیش آبی می بردند و چون سبک یا چهار یا پنج باز آب میکشیدند  
 پیش دیگری می بردند و حضرت علیه السلام و الفیفة نفس نفس خود متوجه بودند تا آنکه همه ایشان را سیراب اسپان آب دادند  
 و سیراب نمودند و لم یزل الحرام مع الحسین حتى حضرت صلوة الظهر ثم امر الحسین علیه السلام بالرجوع

بن المسروق فان يؤذن فلما حضرت الافامة خرج عليه السلام في اناء وردا و رطلين و  
 صل الله وانني عليه و موسيه و مره حضرت امام حسين عليه السلام بود چون وقت نماز ظهر داخل شد حضرت  
 امام حسين عليه السلام بجاج بن مسروق فرمود که اذان بگويد چون نوبت اقامت رسيد حضرت از غير پا به پاين و چادر و نغين رفت  
 افزا کرد و تشکر و سپاس از بني بجاء آورد و مدح و ثنايي پروردگار بسيار کرد ثم قال ايها الناس اني لمر اكم حتى انتهي  
 بكتكم و قد مث علي رسلكم ان افلحتم علينا فليس لنا امام لعل الله ان يجمعنا و ابناكم على الهدى و  
 الحق بعد اذان فرمود که اي گروه مردمان بپرستيگه من بطرف شما نماندم تا آنکه ناهاي شما متواتر و متوالي و سپكاي  
 شما پياپي نرود ما رسيدنکه هرايشه و ليري نماند آمدن اين جا که ما امام که ما امامي و ميشوايي نداريم شايد که هذا ما را و شمارا بچرا  
 و امر حق مسمع گردانند فان كنتم على ذلك فقد جئتم فاعطون ما اطمين اليه من عهدكم و موافقكم  
 وان لم تفعلوا و كنتم لقدمي كما رهين الضمنت عنكم الى المكان الذي جئت عنه اليكم و سكتو عنه  
 و لم يتكلم احد منهم بكلمه پس که شما بر سر عهد و كفا ر خود بستند پس نزد شما آمده ام عهد و پيمان حوزا نماز بكنند  
 و خاطر مرا مطمئن گردانيد و اگر چيزي را كه كفتيم نميكنيد و اذان ما نا خوش بپسنديد از دياد شما به ميگردم بطرف مكايكه  
 اذان نزد شما آمده ام پس ان عذاران هر سكوت پروران گذاشتند و حرفي گذار نشد ختنه فقال للوذن  
 اقم فاقام الصلوة و قال عليه السلام من لجر اتزول ان تجلسي باصحابك فقال لا ابل تصلي  
 انت و ليصلي بصلونك پس حضرت از مؤذن فرمود که اقامت بگو پس مؤذن اقامت نماز گفت و حضرت عليه السلام  
 و الحقت از حرم فرمود که ايا اراده داري که ريقان خود نماز گذاري پس خر عمر من کرد که اين اراده ندارم بل نماز بخوانند  
 و من نماز را عقب شما بگذارم و في رواية الصدوق و رهقه عند صلوة انظرنا من الحسين  
 ابنه علينا فاذن و اقام و قام الحسين و صلى يا لعلم يقين جميعا فلما سلم و شب الحرف فقال بسلام  
 عليك يا بن رسول الله و رحمة الله و بركاته فقال الحسين عم و عليك السلام من ان  
 يا عبد الله فقال انا الحر بن يزيد فقال عليه السلام يا حتر اعلنا امرنا و در روايت شيخ صدوق

دست که ... انت نماز ظهر مشکر تا وقت استحقاق لشکر فرزند جنرال بشیر که دید پس آنحضرت فرزند خود علی را که مشهور  
 و بی گناهی است حکم کرد تا آن اماراده اذان و اقامت گفت و حضرت از برای نماز ایستاد و با هر دو لشکر نماز را ادا کرد و چون  
 سلام فارغ شد حراز جایی خود بر حبت و گفت السلام عليك يا بن رسول الله و دست الله و برکاته پس حضرت  
 فرمود عليك السلام تکیستی ای بنده خدا پس عرض کرد که من عربن نیز پد ام پس حضرت پرسید که ای صبر برای جنگ با آمده و یا  
 برای نصرت و یاری ما فقال والله يا بن رسول الله لقد بعثت لفتا ملك و اعوذ بالله ان احشوا  
 من قسري و باصیتی مشدود و الی ارجلی ویدی مغلوله الی عنقی و اکب علی حرد جهی فی النار  
 پس فرقت بگذاسو کند ایفرزند سوکنما هر اینده و ستاده شده بودم برای جنگ تو پناه بگدای برم ازینکه محشورم از تو  
 در حالتیکه موی تیشانی مادر پائی با بسته شده باشد و سنبهای من در گردنم غل کرده شده و بر روی خود ذراتش سوزان  
 منم از اینت شوم ثم دخل علیه السلام فلما كان وقت العصر امر الحسين ان يتهيأ للترحيل ثم امر  
 مناديه فتادى بالعصر فضلى بهم و انبل اليهم محمد الله و انى عليه بعد از ان امام حسين عليه السلام  
 داخل خیمه کردید و چون وقت نماز عصر رسید حضرت امام حسین علیه السلام فرمود که تیه ردائی بکنید و آماده سفر  
 بعد از ان موزن حوز را حکم نمود پس موزن اذون و اقامت عصر گفت و حضرت نماز عصر با هر دو لشکر بجای عتد ادا کرد و خود  
 بطرف اهل کوفه شده شک و سپاس الهی بجا آورده و ثن و ستایش خدا داد که و قال اما بعد ايها الناس فانكم  
 اتفقوا لله و تعرفوا للحق لاهله يكره ان يرضى الله عنكم و تحراجه لبيت محمد اولى بولاية هذه الامم  
 عليكم من هؤلاء المدعين ماليس لهم و السابرين مكمم الجور و العداوان فان ابستم الا  
 الكراهة لنا و الجهل لجنادك ان ياتكم الا ان غير ما انتني به كتبكم رقت على رسلكم ان حضرت  
 عنكم و گفت لیکن پس از رفتن ای گروه مردمان بر آینه شما اگر خدا بترسد و حق صاحب حق را بشناسد این امر خدا را  
 از شما بسیار رضا مند خواهد کرد و ما که اهل بیت محمدیم سزاوارترینم از برای انصاف امور خلافت و امامت در میان شما این  
 گروهی که بناحق دعوی ریاست میکنند و در میان شما بجز و عدوان و ظلم و طغیان مسلوک می نمایند پس اگر سزاوار

بر بخت از ما و جهالت حق ما امری را پیشند بپذیرد و رای شما بحال مخالف است که از نامهای شما مفهوم و زبانی قاصدان شما  
 معلوم میگردد باشد از این شما بر میگردد من فقال المرثا فان الله ما ادرای ما هذه المكتبة والرسول التي تذكر  
 فقال الحسين عليه السلام يا عقبه من صعبان احترجتين الذين فهما كتبهم الى انا خرج خراجين معلومين  
 صحفا بنشرت بيدك يا عقبه من صعبان احترجتين الذين فهما كتبهم الى انا خرج خراجين معلومين  
 عقبه بن سمان را فرمود که هر دو خط مینمایند که در آن نامهای کوفیان میبود در طلب ماست حاضر سازان هر دو خراجی را که نحو آنجا  
 کوفیان بود بر آورد و پیش شش و پراکنده کرده شد فقال المرثا لسان من هو الامم الذين كتبوا اليك وقد امرنا  
 اذ الفيناك ولا نفار فك حتى لقد ملك الكوفة على عبد الله بن زياد فقال الحسين عليه السلام  
 ادنى من ذلك ثم قال لاصحابه فوهوا فانا راكبوا وانتظر حتى راكبت لسانه فقال عليه السلام لاصحابي  
 انصرفوا ليس حر كفت که من ازین کرده که نامهای تو نوشته اند بنیتم و سر آینه ما مور شده ام که من هرگاه ترا طاقات کنم از تو  
 جانشوم تا ترا در کوفه نزد عبید اللہ بن زیاد برسانم پس حضرت فرمود که مرکب آسان تر است ازین نیک و نمازنده ام باین  
 مدلت را صنی گوایم که بعد از آن از رفیقان و اصحاب خود فرمود که بر چنین بید و سوار شویم تا نظارند و بعد از آن از اصحاب خود فرمود  
 که از راهی که بر کردید فلما اذهبوا ليصرفوا اهل القوم بينهم وبين الجراف فقال الحسين عليه السلام المرثا  
 تكلمك امك ما تريد و چون بنیتم که از راه آمده بر گردند فوج مخالف در میان راه ایستادند و مانع انصراف شدند  
 پس حضرت از راه چشم از حر کفت که مادرت بغزای تو بر نشیند از ما چه سخوابی فقال له المرثا ما لو كان غيرك من الغزاة  
 يقولها لي وهو على مثل حال التي ات عليها ما تركت ذكرا متد بالمثل كما ثنا من كان ولكن  
 والله مالي من ذكرا متد من سبيل الابا حسبا ما تقدم عليه پس حر کفت که آگاه باش اگر دیگر  
 از عرب این کلمه را در حق ما بر زبان می آورد و حال و در شبی عیلت و غیره مثل حال تویی بود من هم نام ما در او را بنزبانی  
 آوردم هر چه میشد مگر کبذا سوگند که نیست مرا از ذکر نام ما در تو سبیلی مگر بهترین چیزیکه من بران قادم  
 فقال الحسين عليه السلام من ما تريد فقال اذا فانا لله لا اتبعك فقال والله لا ادعك فترادا

القول قلت مراتب پس حضرت فرمود که مطلب چیست گفتی نخواهم ترا بنزد عبید القدر بن زیاد ببرم پس حضرت فرمود  
 که اکنون بجز آنکه شایسته تو نیکنم این حرکت که اکنون من نیز دست از تو برمی دارم پس با هم این کلام را سه بار تکرار  
 کردند فلما اكثر الكلام بينهما قال له الحرابي لم ادر بقنالك انما امرت ان لا افارقك حتى  
 اقدمك الكوفة فاذا ابیت فخذ يا بن رسول الله ظريفا لا يدخلك الكوفة ولا يؤمنك الا  
 لا عندنا الى بن زياد بانك خالفتني الطريف نبيسا مر عن طريف بن العديب و نفا دسيه چون سخن  
 در میان ایشان بطول انجامید هر از آنحضرت گفت که برآیند من ماسورتند، ام برای جنگ تو دعوت شده بودم مگر  
 از برای اینکه از عهد الشوم تا ترا کوفه رسانم پس اکنون که از رفتن کوفه نگار داری پس ایضا زنده رسوخند آری را بیکر که  
 ترا داخل کوفه نکنند و نه مدینه منوره رسانند تا سعادت این زیاد بدینا بکنم باینکه برآیند تو تا لعنت کردی مراد راه پس حضرت  
 بضرورت از راه عذیب و نفا دسیه سیل بدست و چپ فرمود و روانه شد و سایر علیه السلام و سایر الحرابی  
 اصحابه پسایره و یقول له یا حسین اذکرك الله في نفسك فاني اشهد ان قتلت بقتل  
 فقال له الحسين اقبالوت تخونني و هل يعد و بكم الخطب ان يقتلوني و سا قول كما قال اخوا  
 لا اوس لابن عمه وهو يريد نصرته رسول الله صلى الله عليه فحذره ابن عمه و قا این تو یل  
 نذهب فانك مقتول فقال و حضرت امام حسین علیه السلام دانستند و حربا شکر خود بر امام حسین علیه السلام  
 میرفت و میگفت ای حسین پس بگو تا احذرا ایا دسیه نام در ذات تو یل برآیند من خبر میدهم که اگر تو جنگ و قتال  
 البته ترا بقتل خواهند رسانید پس حضرت در جواب فرمود ایا بگر ما را میترسانی و ایا بجا طر شما میکند که مرا بقتل رسانی  
 و اکنون میگویم چنانکه برادر اوس به پسر عم خود گفت در حال تنگی او اراده نصرت داری پیغمبر خدا است پس پسر عم او را  
 ترسانید و گفت کجا اراده داری که بروی بدرستی که تو گشای خواهی شد پس او گفت سا مصنی و ما یا الموت عامر  
 علی لقی اذا ما نونی حقا و جاهدا مسلما اکنون روانه میشوم و مرورا از مرگ تنگ نیست هرگاه تا  
 حق باشد و بجا و نماید در حال تنگی دوسی الرجال الصالحین بنفسه دفاعی مشور او دعی

مجرایه و اسباب سردی و صاف کردن بذات خود و جسمی اختیار کند از معنوی و کبکارد و بحری را اقل مر نفسی لا اربد  
 بشاعرها لیلی جمنعانی الوثنی و مر و ما پیش سکنم نفس خود را برای جنگ بخوابیم بقای آن تا بخورد میزده را در  
 میدان کارزار و کشته شده اید از افاق و عبثت لمر ارفا مر و امیت لمر ام کونیلت ذلک ان تعیش و تن عسا  
 پس اگر میزده بمانم تا دم نشوم و اگر بپریم طاقت کرده بشوم و کانیست ترا دلت و نوارسی که زنده مانی و ذلیل و خوار کرده  
 شوی فلما سمع المر ذلک تخنى عنه و کانت بسیر با صحابه قاحیه و الحسین بنی ناحیه اجزى حتى متوا  
 الی عذیب الهجانات ثم معنی الحسین علیه السلام هر حتی انتهی الی نصر سنی مفاصل نشان به و اذ انقضت  
 مضروب فقال علیه السلام من هذا فضل لعبد الله بن الحر الجعفی فقال ادعوه الی افس برکاه  
 ضربت کلمات را از آنحضرت شنیده و در کلام خود فایده دید از آنحضرت گناره کرده بشما خود ملحق آید و عربالشکر بود  
 از جابلی سیرت و حسین علیه السلام از طرف آخر تا مقام عذیب رسیدند بعد از آن حسین علیه السلام تشریف فرما گردید  
 و بقصر مقاتل رسید و بجای فرود آمد و ناگهان نظر آنحضرت بجهت افتاد پرسید که این جنبه کست عرض کردند که این جنبه  
 عبید الله بن حر جعفی است پس حضرت فرمود که اورا نزد من بیا و فلما اتی الرسول قال له هذا الحسین  
 برس علی علیهما السلام عوک فقال عبید الله انا لله و انا علیه راجعون و الله ما خرجت  
 من الکوفه الا کراهة ان یدلها الحسین برس علی و انا فیها و الله ما انا یدان انا و لا  
 یوانی پس چون یک امام عالی مقام نزد امیر برنت و پیغام داد که حسین بن علی علیه السلام تم ترائی طلبه پس بدگفت  
 انا لله و انا الیه راجعون بجزا سوکنه از کوفه پیران نشدم کمر از برای کراهت بجهت حسین بن علی و داخل کوفه نشدم  
 در آن باشم بجزا شوکنه نمیخواهم که اورا بچشم و نیخواهم که او مرا بیند فانما الرسول فاجزه بما قال نجاء الحسین  
 علیه السلام مر حتى دخل علیه و سلم و جلس ثم دعا ائمة الخرج معه فاعاد عبید الله ذلك  
 مقاله و استفاله مما دعا الیه فقال له الحسین علیه السلام فان لم تکن تنصروننا فان الله  
 لا یکن ممن یقاتلنا فوالله لا یسمع و اعیننا احد ثم لم یضرها الا هلك فقال له اما

هذا فلا يكون انشا الله تعالى الله قام الحسين من عند رضى دجاله، و جمله پس يك است نزد  
 امام حسين عليه السلام آمد و خبر داد آنحضرت را بچوب او پس حضرت امام حسين عليه السلام فرمودند كه و يدون  
 حين اوشد و سلام كرد و نشست و دعوت كرد براي نصرت و ياري خود پس مادون عبيد القدر هون كلام را كه با حق  
 گفته بود و استغاث نمود از امر كه حضرت او را بهر دست ان دعوت فرمودند پس حضرت امام حسين عليه السلام فرمودند كه اگر  
 بناشي از يادوران و مانا صراحت ما پس بتر نشند و مباحث از مكاربان و مخالفان ما پس بجزا سو كند هر كه فرياد و زاري ما  
 خواهد شنيد و ياري و نصرت ما نخواهد كرد و هلاك خواهد شد پس عبيد القدر گفت كه مگر اين امر پس هر كه فرياد و زاري  
 الله تعالى بعد از ان امام حسين عليه السلام از نزد او بهر خاست و بگيخه خود رونق افروز كرد و في و اية الصلوة  
 فارسل عليه السلام مر اليه فقال ايها الرجل انك منب حاطي وان الله عز وجل اخذ اذينا  
 امت صانع ان لم تقب الى الله تبارك و تعالي فسا عتك هذه فتصري و بكور جد ي شفيعك  
 مير بيدي الله تبارك و تعالي و در روايت شيخ صدوق عليه السلام چنين است پس حضرت كسي بنزد او فرستاد  
 و او را پيغام داد كه اي مرد تو حفا و ما فرماني بنا بجهت بسيار كرده و مواخذه آن از قرض سجا و خواهد نمود اگر تو هم  
 بفرضه انما في دين ساعت پس ياري كني را با باشد بدنه شفيع تو و هر ي حسدي بزرگ و برتر فقال يا بن  
 رسول الله و الله لو نصرتك لكنت اول مقتول بين يدي و لكن هذا فرسي فخذ اليك  
 فوالله ما اكتبه قط و انا و مر شيئا الا بلغته بلا ارادني احد الا جوت عليه فذرتك  
 فاعرض عنه الحسين عليه السلام مر بوجهه پس عبيد القدر گفت كه اي فرزند سو كند ا بجزا سو كند اگر ياري  
 ميگردم ترا هر اينده مي بودم اول مقتول در كشته ميشم مگر اين سبب من است پس تو اين را بگو پس بجزا سو كند هر كه بطلب  
 كسي نرفتند ام بران سبب كه او را يافته ام و سبب من منشا خبه است مگر آنچه مرا بجات داده است اين سبب  
 پس آن سبب را بگو پس حضرت روي مبارك از او برگردانيد ثم قال لا حاجة لنا بك ولا في فرسك  
 و ما كنت متخذ المصلين عضدا ولكن فرقلنا ولا علينا فانه من مسمع و اعيتنا اهل

البیت ثم یسأله الله علی وجهه فی السار بعد ازان فرمود که مرا بتو اسپ تو حاجت منت و کراه گنندگان مرا  
 بدوز خود نیکم و لیکن بگریز که از برای ما باشی و نه بر ما پس بدر سیدگان اینست که هر که فریاد دوزاری ما بملت خواهم شنید  
 و یاری ما نخواه که راه برد و در بنم حرا به انداخت و یاری فی عقاب الاعمال بسنده الی ابی جبار و عن عمر بن  
 بن القیس المشرف قال دخلت علی الحسین علیه السلام اذ ابن عمر فی دهن فی قصر فی مقاتل  
 لیه فقال له ابن عمی یا ابا عبد الله هذا لادی اری حضا ب و شعرك فقال حضا ب و اشیب  
 لیا سبیا ستم تعجل ثم اقبل علینا فقل حتما لضرای و در عقاب الاعمال بسند خود بطرفانی جبار و از عمر بن  
 قیس مشرفی روایت کرده که وقتیکه حضرت امام حسین علیه السلام در قصر فی مقاتل تشریف می داشتند من و پسر عم من که  
 آنحضرت وارد شدیم و عرض سلام کردیم پس پسر عم من از او پرسید که ای ابا عبد الله این سیاهی موی ترا که می بینم حضا ب  
 یا موی آنحضرت پس جواب آن فرمود که حضا ب است و موی ما بنی هاشم زود سپیدی شود بعد ازان رو بطرف ما آورد  
 فرمود از برای یاری ما آمدید فقلت انی مرجل کثیر السن کثیر الذنوب و العیال و فی یدی بعضایع الناس و لا  
 ادرای ما یکوی و اکره ان اطلع امانتی و قال له ابن عمی مثل ذلک ای پس عرض کردم که بر آئینه  
 من مردی پیرم و قرصن و عیال بسیار دارم و در دست من امانت مردمان است و نمیدانم که بعد ما چه شود بگروه  
 سیدانم که امانت حوز را ضایع بکنم و پسر عم من نیز بچیز عمر من کرد قال لنا فانطلقا فلا تسمعانی و اعیة  
 و لا تریالی سواد ا فانه من سمع و اعیتنا او رای سواد فاعلم بحینا کان حقا علی الله عزوجل  
 ان یکبه علی مخزیه فی السار حضرت از ما این ارشاد کردند که پس روانه بشوید تا فریاد دوزاری نشنید و تا ما در تبر عه فوج  
 شام کوفه نماندیم چه هر که فریاد دوزاری مرا خواهد شنید یا ما در سرغد فوج منافقین خواهد دید و مرا یاری و نصرت نخواهد کرد و چنان  
 لازم است که او را برود و جهنم اندازد و ما کان فی اخر اللیل ابر بالاستسقاء و الوحیل فقال غضبه بن  
 سمعان فرها معه ساعة فحقق علیه السلام و هو علی ظهر فراسه خففة ثم ایتیه و هو یقول  
 انا لله وانا الیه راجعون و الحمد لله رب العالمین ففعل ذلك مرتین او ثلثا و چون در آخر

پیدا شد حضرت برای آب که فتنه کوچک نمودن در حکم فرمود پس عقبه بن سحمان که در آن همراه آنحضرت روانه  
 شد پس حضرت سیدالشهدا را به زمین سپرد و بوی در برود و بعد از آن انا لله وانا الیه راجعون و آنقدر که در رب العالمین  
 گویا بیدار که دید و این کلمات را و یا است بار بر زبان جاری فرمود فاقبل علیه اتبه علی بن الحسین فقال  
 مما حملت الله واسترجعت فقال ما بنی الی خفت حفظه فغن لی فارس علی فرس وهو یقول  
 الفوم لیسرون و المنایا لتیسر الیه یعلبت الیها النفسنا لیت الیمان پس حضرت علی اکبر چون این حالت را  
 مشاهده فرمود متوجه بطرف امام علیه السلام فرقه و پرسید که از خبری چیست دارا مدوشن نمودی و کلمه انا لله راجع  
 بر زبان جاری فرمودی حضرت ارشاد کرد که ای فرزند عمی من بدستیک مرا غنودگی عارض شده بود پس مرا سوار یک  
 بر اسب سوار نمودار شد و او میگفت که این گروه شتابانی میکنند در رفتار در مرک بطرف ایشان شتابانی میکنند پس دستم  
 که برآیند و دست ما خرد که داده شده است بطرف فقال ایا ابنه یا ابنه لا اراک الله سوغاً انفسنا  
 علی الحنی قال بلی واللّه الذی مرجع الیها و فقال فانتا اذ الایمان لی ان نفوت محققین فقال له الحسین  
 علیه السلام حرز الایمان من بلع حیزاً من جنای و الداعی و الله اکبر پس حضرت علی اکبر فرزند او بجز دست آنحضرت  
 عرض کرد که ای پدر بزرگوار روزی مباد که ترا امر بدی پیش آید آیا برحق نیستی پس حضرت فرمود ای قحط یکم که گفت  
 بندگان بطرف او دست حق بجانب است پس حضرت علی اکبر گفت که چه میبند من اکنون خوف و پروا ندارم از اینکه  
 برحق خود گشته شوم پس حضرت امام حسین علیهم السلام فرمود که جزا دهند ترا ای پسر بهترین جزا آنکه پسر ابیطالب است  
 و متابعت پدر داده باشد فلما أصبح نزل و صلی بهم الغدا ثم عجلیم لک کوب و اخذ علیه السلام برقیاس  
 با صحابه فیاشیه الحرا و صحابه فیردوا فجعل ایدار دهم لک الوفاة ما داشتند یل اانتعوا علیه فارس تفضی  
 فلیمینل یقیاسون کذا لک پس چون صبح بدر رسید از اسب فرود آمد و نماز صبح با صحاب فروداد کرد بعد از آن  
 بیعت و شتابانی سوار کردید و خواست که با صحاب حوزاء دست چپ بگیرد پس حروا صحاب او بر سر راه می آمدند  
 تا آنحضرت را بطرف کوفه برگردانند پس چون حرس می و کوشش بسیار کرد که آنحضرت را بجانب کوفه برگردانند و از جمعیت

باز دارد اصحاب حضرت امام حسین علیه السلام ابا و ائمه مؤذنین پس اینها دور شده اند و پوسته اصحاب حسین ماه دست چه  
 بین طوری بگرفتند و فی الاحتساب قال له الخیر الشکر لله فی نفسک وامره بالعدل عن الطریقی  
 مشک الحسین و طریقا اخر را جاعا الی الحجاز و سار هو اصحابه طول لیلهم و در اختصار است که از حضرت  
 عرض کرد که سوال میکنم از تو برای دانستن اسوایی را که نافع برای تست و انحضرت را از برای گرفتن راه دیکه بشوره داد پس  
 حضرت امام حسین علیه السلام را می دیکه که راجع بطرف صحابه بود اختیار نمود و حضرت و اصحاب انحضرت بقدر درازای  
 الشب راه رفتند و فی روایت اقبل الحسین علیه السلام مر علی اصحابه و قال هل فیکم احد یفین  
 الطریقی غیر الحاله فقال الطرماح نعم یا بن رسول الله انا اخر الطریقی فقال علیه السلام ینین  
 ایدینا فاشهر الطرماح و جعل یخز و یقول و در روایتی است که بعد از آن حضرت امام علیه السلام رو با صاحب  
 خود آورد و فرمود که آیا در میان شما کسی هست که راهی را می شناسد که غیر این راه باشد پس طرماح عرض کرد که آری ای فرزند  
 رسول اللہ من طریق را خوب میدانم پس حضرت فرمود که پیش ما روانه شو پس طرماح ما روانه شد و شروع در ره خویشی کرد  
 و میگفت یا غانمی لا تدعزنی من بحجری و امضی بنا قبل طلوع الفجر ای ناقه من فیه و زاری کرد از  
 من و برسان ما ما پیش از طلوع صبح خیزفتیان و خیر سفر ال رسول الله الفجر براه بهترین برانان و بهترین  
 سفر فرزندان رسول خدا صاحب بزرگم و فخر السادة البصن الوجوه الزهر الطاعنین و الی صاحب السمیر  
 سپید رنگ تانزه و وطن کشتگان بینه ای کندم گون و الضار بین بالسیوف العتدی حتی تجلاکم یم الفجر  
 کشتگان فوج شما که همیشه ای بران شرب بار تا آن فجار از اینداری سانی پیشوای ابرار ما مانند اما جل الجویب  
 الصلر عمره الله بقاء الدهر صاحب بجه و عطفت کریم و در بنامی خلاق باقی دارد او را حنه اما قنامت یا مالک  
 النفع معا و الضر اید حسینا سیدی بالنصر ای مالک نفع و صرعباد تا می دنا حسین پیشوای ما را حضرت  
 خود علی الطغاة من بقایا الکفر علی اللعینین سلیلی صخر تر با عیانیکه یا کار کفار سلف اند و بر ملا عمت که از اولاد  
 صخر اند ینیکه لارا ال حلیف الخز و ابن زیاد و عمر بن العاص بریزید که پوسته هم عهد شراب است یعنی

وایم الخ است و این زیاد و مسکه که پس از آن فاجره اند فلما أصبح الحید علیک السلام و انزل الله صراطا خبیثا فقال حسین  
 ما اذک یابن یزید قال واقالی کتاب ابن زیاد و کافیه اما بعد فجمع بالحسین حید علیک  
 کتابی هذا ویفد مر علیک رسولی و لا تنزل له الا بالعراعر فی غیر حربه یطی غیر ماء و قد اهدت برحق  
 ان یلذذک و لا یفارقک حتی یاتینی بالجاذب امرای پس چون حضرت تنه ام حسین علیه السلام میبویج کرد و حر  
 ناکبان نمایان شد پس حضرت از او گفتند که چه خبر است ای ابن یزید گفت که نزد من نامه این زیاد آمده و در آن پس از حمد  
 و صلوات نوشته است که کار را بر حسین تکمیل نمائید و قید کنید این نامه را نزد تو رسد و قاصدا نزد تو رود و فرود میاراد و اگر در  
 زمین خالی نه در آن با سبزه باشد و نه آب و بد رستگه حکم کرده ام فلما بعد منور الله با تو باشد و جدا نشود تا اینکه خبر دهد مرا اینکه  
 اطاعت حکم ما کردی و اشتغال امر ما نمودی با امری فیه ان جمع بکرمی المکان الذی یاتینی کتابه و هذا  
 رسو له و قد امراک ان لا یفارقنی حتی التقد امرکم فلا سبیل الا مع قمارتک حکم کرده است  
 مراد آن نامه که من کار را بر شما تکمیل کنم در جای که نامها و بن رسد و این بیک دوست و اورا حکم کرده است نه ازین حدیث  
 تا حکم اورا در باب تو جاری نمایم پس اکنون چاره نیست بطرف چه کردن تو فظن یزید من المهاجر الکندی و کان  
 مع الحسین علیه السلام الی رسول ابن زیاد ففرغه فقال له لکملک امک ماذا جئت فیک  
 قال اطعت اما می و رفیت بیعتی فقال له المهاجر بل عصیت ربک و اطعت اما ملک و معک  
 نفسک و کسبت العار و الثار و بئس الامام اما ملک قال الله جعلنا هم ائمة یدعون الی الشار  
 و یومر قیامة لا یضرون و اما ملک منهم پس یزید بن مهاجر کنایه که از اصحاب امام حسین علیه السلام بود و غیر  
 بیک این زیاد به بنیاد نظر کرد پس در اشتناخت و گفت که مادرت بما تم تو نشیند این چه نامه و پیغام است که آورده آن دعون  
 گفت که اطاعت نمودم امام خود او فاکر و دم بیعت خود را پذیرید این مهاجر گفت که عصیت پروردگار خود کردی و عار دنیا  
 و تار عقبی را برای خود میا نمودی و بد امام است امام تو سزا میفرماید که گردانیدم آنها را اما ان که میخواهند مردم را بسوزانند  
 و تارش و در روز قیامت یاری کرده میشوند مگر در غفلت و کراهی و امام تو زمین کرده است فاجذ هم طرا باله و

بل عن مائة ولا في قرية فقال له الحسين دعنا ويحك ننزل هاهنا القرية او هاهنا يعني فنوي  
 بالعامرية او ههنا يعني شنيعة قال لا والله ما استطيع ذلك هذا رجل قد بعثت الي عينا  
 علي پس چه خواست كه ايشه نداد موقع بي آب چه آباداني فرود آورد پس حضرت فرمود كه وای بر تو بچه از مر كه فرود ايم دين  
 ده ياد دين ده يعني فنوي و حاضر يه ياد موقع كه آب دارا والي داشته باشه چه كفت كه نه بچه اسو كنده من قدرت ندارم دين  
 اين مرد كه رستاده شده است بطرف ما از براي با سوسي است فقال له نه هير بن القين اني والله لا ارجو  
 ان يكون بعد الذي ترون الا اشد مما ترون يا رسول الله ان قتال هو الاعم القوم السعة  
 اهنون علينا من قتال من ياتينا من بعد هدر فلهم ياتنا من بعد هم ما لا قبل لنا به  
 فقال الحسين عليه السلام ما كنت لا بداء لهم بالقتال پس زميرين قين بچه من ان حضرت عرض كرد  
 كه بر اينه من كند اسو كنده كان نيكنم كه باشد پس آنچه يه ميده كوشد و ترا از آنچه يه ميده ان فرزند رسول خدا بر ستيكه جنگ  
 كرده و دينه قوت اسان تر است بر من از جنگ و قتال كه يه خواهيند آمد براي قتال ما بعد از اينها پس قسم بكميات خود بر اينه  
 خواهند آمد براي جنگ ما بعد از اينها انقدر كه تاب مقابله نخواهد بود مرا با اينها پس حضرت امام حسين عليه السلام فرمودند كه من  
 نينخواهم كه امتد ابجنگ ايشان بكم و في المناقب قال نه هير بن القين فسر سباحتى تنزل بكر بلا فاهها  
 على شاطئ الفرات فيكون هنالك فان قاتلونا قاتلنا هم واستعنا الله عليهم قد صعدت  
 عينا الحسين عليه السلام ثم قال اللهم اني اعوذ بك من الوباء والبلاء و در كتاب تنب  
 و ايمت كرده كه زميرين قين بچه است انحضرت عرض كرد كه انرا بتهدي جنگ با ايشان مناسب مينداني پس بفرما  
 كه روانه شوم تا فرود ايم بگره كه نبر اينه آن بر كناره درياي فرات است پس انجا از براي تو دعياي و الضار لوبهتر  
 خواهد بود پس اگر سقانه خواهد كرد با من سقايمه خواهم كرد و ما از ايشان و استعانت از خدا خواهم نمود بر جنگ ايشان  
 پس حضرت امام حسين عليه السلام اشك از ديد عي حق بين باريد و بعد از ان فرمود كه بار خدا يا برآ ميند من پناه  
 يي برم تو ارشدت و بلا و قال السيد قاهر الحسين خطيبان اصحابه محمد ابته و اتني عليه

ثم قال انه قد نزل من الامم ما قد ترون الدنيا تغيرت و سكوت اذير معروفيها ولم يبق  
 منها الا صباية كصباية الاناء و خميس عيش كالمري على الدليل الا ترون الى الحق لا يعامل  
 به والى الباطل لا يتناهي عنه ليرغب المؤمن في لقاء ربه محققا في الاخرة الموت الا  
 سعادة والحياة مع الظالمين الا بر ما دس يد تفتي علم الهدي كفتت كهسين عيده السلام اصحاب نور جميع  
 کرده از برای اذای خطبه خواست پس شکر و سپاس خدا بجا آورد و ثنا دستایش ابی داد کرد بجه اذان فرمود که هر آینه ای که  
 برافروخته آمده است شمائی بیند برستیک دنیا بر آینه از ما متغیر و دیگر کون کردی و نیکو! بی دنیا از ما روگردانید و حرم  
 زندگانی با خراسید و باقی نماند اذان مگر بقیه مثل ای که بعد ریختن در ظرف باقی نمی ماند و نه در بایه زندگانی مثل چرا که ای که  
 ناگوار باشد آینه بی طرف حق که بان عمل کرده نمیشود و بی طرف باطل حینال نمیکند که اذان گناره کرده نمی شود یعنی مردم  
 دست از حق برداشته اند و بر باطل سمع شده اند هر که ایمان بخدا و روز جزا دارد باید که از زمین رو بجا بدو شتاق لغای  
 پروردگار خود کرد و در عالمی که بر حق باشد زیر که شهادت در راه حق، سورت سعادت ابدیت و زندگی با ستمکاران  
 و استیادین ایشان برای سوسان کج نعمت و عنایتی ندارد و قمار زهیر بن العین نفال قد سمعنا  
 هداية الله يا رسول الله مغالنتك ولوك انت الدنيا لنا باقية و كنا فيها محمد بن  
 لا ترونا النهوض معك على الاقامة فيها پس زهیر بن قیس بر راست و گفت که هر آینه بر ایت کند خدا تر  
 ای فرزندان رسول خدا من گفتم ترا شنیدم و اگر دین از برای ما پایدار و با آن میبود و ما در آن پیوسته میبودیم هر آینه  
 گشته شدن را همراه تو بر بغای ابریس دنیا اختیار میکردیم و بر گناه فتنای دنیا را در انیم چگونه جان از تو سزا بفریم  
 نوشتب هلال بن مافع الجلی نفال و الله ما كرهنا الفاعر بنا و انا على بنا قنا و بصائر  
 قالوا من الاك و لغادي من اجلك و پس هلال بن مافع بجلی از جا بر حست و گفت بگذا سو کند که ما  
 مکرده سنید اینم و طاعتنا ست پروردگار خود را الصبه جان خریداریم و ما بر نیتهای خود دانستهای خود دوست بدارم  
 شخصی را که ترا دوست میدارد و عداوت میکنم شخصی را که از تو عداوت میدارد و قام بر بر بن حصر نفال و الله